قاضی بختیار علی وزیرآبادی

رضوانی، اقدس

برای دیدار از کتابخانه‏ها و کتابفروشی‏ها به شهر وزیرآباد رفته بودم‏ و هنگام ورود من به این شهر باران تند و سیل‏آسیایی باریدن گرفت و بدین‏ جهت به دیدن کتابخانه‏ها و کتابفروشی‏ها موفق نشدم،باوجوداین ناامید نگشتم و بهمراه آقای پروفسور احمد قریشی قلعه‏داری به خانه شاعری پرشور و پرجذبه روی آوردم به نام آقای«قاضی بختیار علی قریشی وزیرآبادی» از کوچه‏های پرپیچ و خم که ساختمانهای بلند آجری سرخ‏گون‏ آنها را احاطه کرده بود و در لابلای آنها بازارهای کوچک و بزرگ ساخته‏ بودند گذشتیم و در برابر دری ایستادیم که بر یک دیوار سیمانی بلند چسبیده‏ شده بود و دق الباب کردیم،اجازهء ورود خواستیم،وقتی که وارد اطاق شدیم‏ با شخصی بیمار و بستری و افسرده و غمگین روبر گشتیم و در کنار بسترش‏ نشستیم و جویای حالش گشتیم همین‏که متوجه شد من ایرانی و فارسی‏زبان هستم، از میان بستر برخاست و نشست و دستور چای و شیرینی داد و سر سخن‏ را گشود.

از او خواستم تا احوال زندگی خود را برایم شرح دهد:

و چنین گفت:من وکیل دادگستری هستم و در شهر وزیرآباد خانه‏ و زندگی دارم.

در سال 1323 هجری مطابق 1906 میلادی متولد شده‏ام.آنگاه که ولادت یافته‏ام پدر و مادرم به من نام بختیار علی«داده‏اند که در حساب‏ حروف ابجد«1323»می‏شود و اینگونه نام‏گذاری در خانواده‏های قدیم‏ رسم بوده است.پدرم قاضی باقی شاه و نام مادرم خیر النساء بود و هردو به‏ رحمت ایزدی پیوسته‏اند.مادرم دختر میران بخش اویسی محمدی حسینی‏ بود،و او«رسم بسم اللّه خانی»را با کمک«نانا صاحب»برای من انجام‏ داد و بدین جهت من بطریق«اویسی محمدی قلندری»پیوستم.

من در مدارس قدیم و جدید درس خواندم و به دانشکده راه یافتم و در دانشگاه پنجاب لاهور بدرجه وکالت دادگستری نایل آمدم و سپس زندگی‏ اصلی را شروع کردم و زن گرفتم و صاحب فرزند گشتم.اما آنچه که‏ مورد علاقهء همیشگی من بود،عشق به زبان و ادب فارسی و سرودن شعر و مجالست و مصاحبت با اولیاء اللّه بود که چشم پوشیدن از آنها برایم ممکن‏ نبود و با اینکه مسئولیت وکالت بسیار سنگین بود،اشتیاق دیدار اولیاء اللّه‏ بسیار بود اسامی بعضی از پسران و اولیاء اللّه من بدین شرح است:قاضی علی شاه‏ قاضی باقی شاه(پدر مرحومم)،سائین کرم الهی گجراتی کاکوالا،سایین گوهر الدین(چندر شریف).اجز الفقرا،سید اولیاء حضرت بهادر شیخ ملنگ‏ ناگپوری و چند تن دیگر.اینان مرا به«صراط مستقیم»راهبری کردند و گفتار هریک از آنان موجب رستگاری من گشت،چنانکه مولوی علیه- الرحمة فرموده است:

گفتهء او گفتهء اللّه بود گرچه از حلقوم عبد اللّه بود

منکتابی ضخیم در شرح احوال اولیاء و کرامات و طریقه‏های ایشان‏ در دست تألیف دارم ضمنا در حدود 5000 شعر فارسی سروده‏ام و صاحب‏ دیوانی هستم که شامل دوبیتی و غزل و قصیده و قطعه و مثنوی‏های کوتاه است‏ و اینک چند یبت از آنها را پیش‏کش می‏کنم».

قاضی بختیار علی در این موقع دیوان اشعارش را ارائه داد و گوئی جان‏ تازه‏ای در کالبدش دمیده شد و قدرتی تازه یافته است،بدین جهت آوازی حزین و شورانگیز سر داد و این غزل را به آواز بلند خواند:

کسی داند چرا من پیش آن دلدار می‏رقصم‏ همی دانم که مستم از نگار یار می‏رقصم‏ خوشا وقتی که من با خرقه و دستار می‏رقصم‏ چه خوشبختم که پیش او قلندروار میرقصم‏ سر بازار من از خواهش دیدار می‏رقصم‏ ملامت میکنم هربار و من این بار می‏رقصم‏ بیا جانان قتیل خنجر خود را تماشا کن‏ مرا بردار کردی و من بردار می‏رقصم‏ منم قاضی که دست خود بدست مرتضی دادم‏ به حکمش من به پیش احمد مختار میرقصم

در پایان دیدار از قاضی بختیار علی،از او خواستم تا کتابخانه‏اش‏ را بمن نشان دهد.وی با خوشرویی پذیرفت.

از چند قفسه کتاب دیدن کردم که اکثر آنها در موضوع حقوق و تاریخ بود بیشترشان به زبان انگلیسی،به او گفتم:کتابهای فارسی خود را نشان دهد.گفت:

کتابهای فارسی من همانهایی است که از خانهء فرهنگ لاهور و خانه‏ فرهنگ ایران در راولپندی به دستم رسید و گاهی خودم کتابهای چاپی‏ و نسخ خطی قدیمی فارسی می‏خرم که اکنون دیدار از آنها دشوار است.